

پی پر لوتی در ایران

در روز چهارشنبه ۳۰ فروردین ماه آفای کامبورد رایزن فرهنگی سفارت فرانسه در تهران بر حسب دعوت داشگاه در سالن فردوسی تحت عنوان پی پر لوتی در ابرات بزبان فرانسه سخنرانی جالبی نمودند که خلاصه ترجمه آن بواسطه آفای سیماقی تهیه شده برای اصلاح خوانندگان درج یشود.
آفای دکتر بیانی رئیس داشگاه نیز در افتتاح مجلس مطالب ذیل را گفتند:

زماني مردي فرانسوی بنام پوير و متحلص به لوتی (بنام گلی از گلهای) که دل در هوای سفر نهاده از ژاپون به چین و از هندوستان با فریقا میرفت. اقیانوسها و دریا های نور دید و در نبردهای خونین در اقصی بلاد شرق دور شرکت می جست، ناگهان گذارش بسر زمین ایران افتاد، در اینجا این افسر دریائی و جنگجو با دنیائی تازه سرو کارش افتاد. مردمی بار وحیه ای متقارب از تقاطی را که تا کنون با آنها سرو کارداشت در برابر خود دید، همه جا هر و محبت و صفا و درستی و مهمان نو زای در برابر خویش می بافت، چون بتخت جمشید رسید یک باره محو در آثار قدرت و ابهت نیا کان ماشد و چون قصر واژگون ولانه جنم و بوم شده بود از تمام آن آثار قدرت جز خرابه ای در پیش باندید، روح بلند پر واژش همان ادوار پر جاه و باشکوه پادشاهان هخامنشی را بنظر مجسم ساخته ساعتها بہت زده بر جای خشک و بی اختیار با خود گفت: در خرابات مغان نور خدا می بینم این عجب بین که چه نوری ز کجا می بینم از همین جاست که انقلاب روحی در درون افسر فرانسوی که تریست شد تمدن اروپائی و گرفتار آلایشهاي زندگی آن بودایجاد میگردد، کوه و دشت هامون پیموده از رنج راه های دور و خوایدن در کنج کار و انسراها و قهوه خانه ها نه راسید و هر چه پیشتر در داخله سر زمین ما قدم گذاشت پیشتر و جری تر و در فکر خوبش مصر ترشد، با ورودش باصفهان و مشاهده اینه و مساجد

زیبای آن شهر و اثر قدرت پادشاهان صفویه با تمدنی دیگر که دو هزار سال از تمدن تخت جمشید جوانتر بوده مواجه گردید: آب و هر ان لطیف آن و غلطیدن آبهای زاینده رود از میان بیشه‌های سر سبز، استشمام عطر جا، فرا و روح پرورد گلهای سرخ، چنان در روح او اثر گردید که او از خود بی خبر شده یکباره پشت با به رچه تمدن اروپائی و زندگانی مادی آن بود زده در ویش وار سر باستان ابهت و قدرت روح ایرانی که ادوار پر مشقت و پر نجح و تعب تاریخ کمر او را شکسته و پتشش را خمیده کرده بود نهاد و با خود گفت:

از قیل و قل مدرسه حالی دلم گرفت یکچند نیز خدمت معشوق و می‌کنم
از این زمان است که آتش اقلابات روحی در دل این نویسنده نامی شعله
ور شده و خوبشتن را در دنیاگی دیگر و مافیهای آنرا بمصدق این شعر:
۵۰۵ کس طالب بارندچه هشیار و چه مست ۵۰۶ جاخانه عشقست چه مسجد چه کشت
یکسان دید.

از این وقت زندگانی لوتوی تغیر رنگ داد و تا آخر عمر روح و جسم و خانه و زندگانی خود را بسبک مشرق زمین و عجایب آن تغیر داد و در جواب کسانی که ازوی دلیل این تغیرات فاحش را در روحیه وزندگانی او می‌پرسیدند می‌گفت: جلوه بر من مفروش ای ملک العاج که تو خانه می‌بینی و من خانه خدا می‌بینم اینست شرح حال نویسنده توانانی که امروز بنابرخواهش دانشگاه جناب آقای کامبورد رایزن فرهنگی سفارت فرانسه در ایران گه برای چند روزی به تبریز آمدند، برای حضار محترم یعنوان پیرانی در ایران معروض خواهند داشت.

اما شرح حال سخنران ما: در سال ۱۹۰۵ میلادی در یکی از قراء، جنوب فرانسه کودکی چشم بجهان باز کرد، پدر و مادرش ویرابنام ژان نامیدند و با مید آینده در خشان بتریتیش کوشیدند، دوره اول تحصیلی خود را در زیر دست و

در دبستان همان پدری که ویرا در خانه تربیت میکرد با تمام رسانید و برای ادامه تحصیلات مجبور شد قریه و خانه پدری را که از جان و دل دوست میداشت ترک گفت در شهر «پو، مسقط الراس هانزی چهارم وارد دیبرستان شود» از آنجا به پاریس آمده در دیبرستان «لوئی لو کران» یعنی همانجایی که زمانی ولترو هو گو نویسنده کان نامی فرانسه در آن رفت و آمد داشتند پس از گذراندن مسابقه‌ای که با موقیت شایانی نصیبیش گردید به تحصیل پرداخت، اولیای امور دیبرستان آینده در خشان را برای ژان پیش یینی میکردند، پس از اتمام این دیبرستان به «سوربون» دانشگاه پاریس در دانشکده ادبیات ثبت نام کرده پس از مدتی بدرجۀ لیسانس نائل آمد کار تحصیلی کامبورد جوان بهمین جا خاتمه نیافت، برای نیل بدرجۀ آکرگاسیون در رشته ادبیات دامن همت بکمر زدو با ینکه گذراندن این درجه فوق العاده مشکل بود معذلك بیم و هراسی بخود راه نداده با موقیت از عهده کسب آن برآمد.

از اینجاست که ژان کامبورد باید فکر کار و شغلی برای خود بنماید او از میان تمام مشاغل شغل پر افتخار معلمی را انتخاب و در دیبرستانهای فرانسه بکار تربیت و تعلیم پرداخت، در سال ۱۹۳۸ درست در زمان آغاز جنگ اخیر بسمت استادی ادبیات فرانسه در دانشگاه آنکارا انتخاب و به ترکیه عزیمت کرد در ۱۹۴۴ چون اولیای امور فرهنگ فرانسه به توانایی و پشت کار ژان کامبوردو قوف یافتهند او را بعنوان نماینده فرهنگی به قاهره فرستادند، در خلال این مدت جزء عیشت فرهنگی که با ایران می‌آمد بکشور موارد و ماموریت یافت برای توسعه روابط فرهنگ ایران و فرانسه کوشش کند، واینک چند سال است که با پشتکار و فعالیت خستگی ناپذیری در راه انجام این مقصود میکوشد.

اکنون ~~که~~ بتبریز آمده‌اند ما را از بیانات خود راجع به لوئی محظوظ

خواهند ساخت:

در این موقع آقای کامبرد پشت تریبون رفته شروع بسخرا نمودند:

این دوین مرتبه است که در بر تو لطف و مهربانی آقای دکتر ییانی رئیس دانشگاه تبریز افتخار دارم که در برابر طبقه روشن فکر و دانشمند تبریز سخن بگویم، از آقای رئیس دانشگاه^{که} برای معرفی من عبارات مدح آمیز بیشماری استعمال کردند صمیمانه تشکر میکنم، ولی متاسفانه امروز سایه‌ای با شادی من همراه شده است، هیچ نمیخواهم سری را برای شما آشکار سازم بلکه از شما اجازه میخواهم وظیفه ایرا انجام دهم و این وظیفه باد آوری از کمیستکه برای شما بسیار عزیز بود و چند روز قبل نگهان چنگال مرگ او را پیش از وقت از جهان ما در ربود، اجاز بدهید تا پیش از شروع چند کلمه از بیان خود را به استاد فقید جرجانی، به تاثر بازماندگان او، به شور و حرارت دوستان و عاطفه شاگردانش اختصاص دهم.

بی شک من نمیتوانم چنانکه بایدو شاید در باره او چیزی بگویم زیرا اشخاص دیگری هستند که صلاحیت آنها در این باره بمراتب از من بیشتر است، ولی بیش از چهار سال است که جرجانی را میشناختم و افتخار داشتم که از دوستان او باشم، با کمال تاثر بیاد دارم که دو سال پیش و قنیکه به تبریز آمدم او در کنار من در برابر شما برای ترجمه گفته هایم ایستاده بود، او اسکنون نایدید شده و دیگر چیزی جز خاطره او در اعماق قلب مازنده نخواهد ماند، جرجانی با مرگ در حال انجام وظیفه در حالیکه پاره‌ای از روح خود را بدریگران میبخشد مانند مرگ یک سر باز مدافع جهان را وداع گفت.

با دمال احترام در مقابل این (شکل) تعظیم نموده وسلام کشور فرانسه را کشوریکه جرجانی زبان و تمدنش را دوست میداشت، به پیشگاه او تقدیم میدارم، ولی ما باید هدف مورد نظر او را ادامه دهیم زیرا اگر خودش زنده بود ما را بدین امر دعوت نمود و بهمین دلیل است که میخواهم از ادبیات صحبت کنم.

سوژه سخن رانی امروز خود را جریان کنونی حوادث پیشنهاد کرده‌ام، زیرا امسال کشور فرانسه با تشریفات خاصی جشن صد سالهٔ تولد پیرلتی را بربا کرد و دولت ایران هم با توجه دقیقی در این یاد بود شرکت نمود. اما درین همه یاد بود هائیکه نیمهٔ اول قرن کنونی را متمایز می‌کنند (مثل یاد بود شیرین گوته، دالزال دکارت) جشن صد سالهٔ تولد پیرلتی دارای خاصیت مخصوص است زیرا امس آن برپایهٔ دوستی استوار است.

اگر شما پیرلتی را دوست دارید برای آنستکه او شما را دوست داشته است، نیم قرن پیش او برای ملاقات شما بایران آمد و امروز ادب و حسن تربیت ایرانی با گرامی داشتن خاطره‌اش بمقابلات او می‌رود؛ چنین منظرهٔ قدیمی از مهمان نوازی میرانی شما گواه یک محبت قلبی بوده و این خود بر هان برتری مللی است که بسیار زیسته‌اند و در تاریکی زمان میتوان تمدن گذشته آنان را مشاهده نمود روح پی برلوتی بایست از این موضوع خرسند و شاد باشد زیرهیچ‌کس پیش از او بابند و علاقه‌مند به وجودات و کشورهای نمایشگاه احساسات جوانی و تاثرات مردانه او می‌بوده اند بوده و آثاری از این کشورها جمع آوری نموده که آنها را چون گنجینه‌ای با وجود داشت و تاریز مرگش محفوظ می‌نمود و امروز پس از مرگ باو بازداده شد. بدین سبب بهترین هدیه اسکه بتوان تقدیم خاطره بزرگ او نمود اینستکه ماباهمراهی سایه‌ای سعی کنیم تا یکی از مسافرت‌های او را با احترام از تو مجده نمائیم مسافرتی که موجب نگارش آسان‌ترین و زیباترین رسالات ادبی فرانسه شده و لوتوی مناظر استگاه‌های آنرا در کتاب مخصوص خود در باره ایران در سال ۱۹۰۴ تحت عنوان بسوی اصفهان ثبت و یادداشت نموده است.

یائید تارا هنمای حساس، مسافر مصر و شاعری را که برای نوازش و خواب کردن نگرانیهای جاودانی خود با آنک آرام کار و انها راههای خسته کننده ایران را از بو شهر تازلی پیموده دنبال کنیم.

بیاناید تا او در زیر آسمان ملایمی که ناظر تولد نخستین منجمین جسور شده، در عظمت بیابانهای که نگاه را در بی سرآبهای حیران میکشند در کار و انسراها و قهوه خانه و امام زاده ها تعقیب کنیم.

بیاناید تا این مسیری را که بالاسمی پورنک مجسم کننده مردم، شیراز، اصفهان کاشان، قم، تهران مشخص شده واز آن هس در پرتو الطاف این مترجم بلند پایه برای فرانسویان همراه وزن هزار ساله زمان گذاشته شده اند بپیمائیم.

در سال ۱۹۰۰ هستیم، پیر لئی ۵۰ ساله است او دیگر جوان چابک و زیبای سالهای گذشته نیست، دیگر لازم نیست لوتوی عاشق معشوقه‌ای شود تا باشرح داستان او مناظر زیبای شهر را از نظر خوانندگانش بگذراند او دوران عشقهای کوتاه و اتفاقی را گذرانده است رمانهای آزیاده، ازدواج لوتوی صیاد ایسلاند، مدام کیریزانتم و رامنچو که سرگذشت لذات اتفاقی یاجدای و ناکامیهای متاخر کننده او میباشند نوشته شده اند.

وارث مستقیم نعمه سرایان عشق، جانشین خارجی آفرینش‌گان تریستان و ایزت و دلدادگان راسین و شکسپیر، شاعر طبیعت و عشق و مرک، شاید اینهمه اوصاف کافی بود که لوتوی بوجه نیکی در کشور غزل سرایان در کشور یوسف وزلیخا ولیلی و محیون در کشوری که شعرای آن نام سعدی و حافظ و نظامی بر خود گذاشته اند پذیرفته شود.

ولی پیر لوتوی بدین شکل و باین صورت پاپکشود ایران نگذاشت، او در این سال حرارت جوانی را از دست داده و سر اشیب عمر را میپیماید، دیگر برای نمایاندن جلوه‌های زیبای طبیعت وجود محبوبه موقتی لازم نیست، پیر لوتوی حس میکنند که برای درک و احساس پاره‌ای از زیبائی‌ها بایست لباس کهنه عاشقانه را از بر دور کرده و اگر ممکن باشد کشکول درویشی بدست گیرد.

چنین مینماید که آوای حکیمانه شرقیان در گوش او مؤثر افتاده و لذات

جسمانی را فدای عشق عارفانه آسمانی کرده باشد.

این دفعه لوتوی شیوه طلبه است که برای شنیدن پیامی که خود نیز از آن خبری ندارد همراه ساربان به پیمودن فلانهای مرتفع مشغول است و گاهو بیگانه در میان آهنهای در هم زنک‌ها از چار و ادار خود لحظه‌ای توقف می‌طلبید تا الهام شاعرانه را احساس نماید و اندوه و تأثیر خود را فرونشاند.

لوتوی در این مسافت همانست که زحمت کشیده تا ندای دعوت نامه مسافت خود را به پیش در آمد خوش نوای خویش که هم آهنهای نغمه کاروانیان است بگوش مارساند:

هر کسی که می‌خواهد با من باصفهان آمده و فصل گلها را ببیند تصمیم بگیرد که با آرامی در کنار من منزل بمنزل مثل قرون وسطی راه پیماید.

هر کسی که می‌خواهد با من باصفهان آمده و فصل گلها را ببیند، بسواری در تنک راههای ویران که اسب را بزانو در می‌آورد راضی شود...

هر کسی که می‌خواهد با من بیاید و از آبادیهای غمناک و بیابانهای دور، از میان بستانهای شقایق سفید، از باغهای گل سرخ، شهر قدیمی اسرار آمیز را با همه گنبدهای آبی رنگ، با همه مناره‌های آبی رنگ فساد نا پذیر آن ببیند.

هر کسی که می‌خواهد با من اصفهان را زیر آسمان زیبای ماه مه ببیند، خود را برای راههای طولانی در زیر آفتاب سوزان با بادهای سرد و سخت ارتعاشات، با فلانهای آسیا که وسیع ترین و بلندترین فلانهای جهان و دوزی مهدا نسانیت بوده ولی اکنون بیابانهای خشک و سوزانی هستند آماده سازد.

ما از مقابل اشباح قصوری خواهیم گندشت که از سنک سخت خاکستری رنگ بنا شده و بلورهای آن مراتب از باورهای منک مرمر سخت‌تر و ظریف‌تر می‌باشند، اینجا ساقاً مسکن فرمانرو! بیان جهان بوده و پیش از دو هزار سال است که مجسمه‌های عظیم الجبه با بالهای بزرگ خود بشکل گلاوهای وحشی که قیافه انسان و تاج کیان دارند در حوالی آن (شب و روز) پیداری می‌کشند، ما خواهیم گندشت ولی در اطراف ما چیزی جز سکوت جادانی علوفه‌های گلدار و جوهای سبز وجود نخواهد داشت.

هر کسی که می‌خواهد با من موسی گل را در اصفهان ببیند در انتظار داشتهای بی پایانی باشد که ارتفاع آنها بی‌لندی قله‌های آلپ بوده و از علفهای کوتاه و گلها کوچک

رفتگ پربده بوشیده شده دشت‌های ایلکه بزحمت با فاصله های زیاد دهکده‌ای را با ساختمانهای گلی خاکی رنگ ، با مسجد کوچک ویران و گنبد آبی ولی رنگ آبی تراز فیروزه ، بمانشان میدهند .

کسیکه میخواهد بامن باید خود را بگذراند روزهای مدبد در تنها و بکنوختی و سراب راضی کند .

وقتیکه آثار لوتوی رامطاعه میکنیم مشاهده مینماییم این نویسنده که ادعاهای کرد که آموزشی نداشته و افتخار داشت که چیزی نخوانده است با مهارت کامل کلماتی استعمال نموده که مثل سایر نویسندهای بزرگ بسیار ساده و آسان است ولی نشروع که گاه مانند آب جویبار صاف و ساده است گاه نیز مثل آب‌کنده و قنات عمیق و اسرار آمیز است .

نداهای بی در بی که همواره تکرار میشوند و مانند ردیف قصیده‌ای همساز و یکنواخت میباشند ، آهنگ داخلی جملات و بالاخره مکث و توقفهای سمه پاره آنها بخوبی نشان میدهند که گرچه هنر و سبک نویسنده‌گی لوتوی بی پیرایه و طبیعی مینماید در عین حال گاه بیگاه از پیچ و خم رساله‌های معانی و بیان میگذرد .

قطعه ایکه تخت جمشید را مجسم مینماید مارا بیاد جمله‌های مزورانه رمان میاندازد ولی چون میخواهیم ندای لری را از زبان خودش بشنویم از هر گونه انتقاد ادبی در باره او خود دارای مینماییم .

در ماه آوریل سال ۱۹۰۰ پیرلوتوی از هند بسوی ایران حرکت کرد و ابتدا چهل روز در یکی از جزایر با تلاقي خلیج فارس بسر برد و سپس یک کشتی بزرگ بادبانی او را به بندر بوشهر یا بگفتنه او آشیانه تنها (در ساحل سوزان خلیج فارس در شهر غم و اندوه) رسانید .

لوتوی با همراهانش ابتدا بسوی نخلستان بر از جان و دالکی پیش رفته سپس بطرف کوهستان روی آورده و بالاخره به کازرون میرسند .

از این پس دهکده های که در سر راه به پیشواز او می آیند شبیه دانه های تسبیحی هستند که لوتوی بر هر یک از آنان منظومه کوچکی خواهد نوشت و شاهد مسافرت او می باشند: چرا گاههای شهر مقدس، دریاچه های یاقوت آبی، جوش و خروش قبایل روستائی و هزاران شرح و بسط مشابه هم باد داشته ای هستند که ما را به تیزینی و در عین حال بروح شاعرانه و موزیکال نویسنده آشنا می کنند.

گاهی شیخ همراهان وحشی مسافرت که با او دریک ارد و گاه بسر میبرند مجسم می شود:

شب کلاه سیاه ، چشمان مشکی قیاوه گرفته آسوری که از نیم کوهستان گندم گوت شده ، قبای آبی بلند که با کمر بند چرمی جای قشنگ دار بر میان بسته شده ... آنها بوی حیوانات وحشی و بوئه صحرائی میدهند.

چنین بنظر میرسد که لوتوی با نیروی تقلید یکه او این شرط هنر نویسنده گی است و بخصوص با علاقه ای که بلا فاصله اور ابای بند شهر مسافرتی او مینماید ، شبیه کار گر هنرمند مینانوزیست که قلم طلا بر دست گرفته باشد.

گمان می کنم که بعد از او هیچ کس نخواهد توانست عظمت کوهسارهای ایران را بهتر از او بیان نماید . زیرا سیاح معاصری که بر فراز قله های البرز پرواز کند نگاه مبهوت و خسته ای که از یکنو اختی و تکرار آن سیر شده است بر آنها خواهد افکند ولای برلوتی مثل شاتو بریان رمانیک زیبائی این قلل را در صفحات بسیار عالی شرح داده است.

قطعه ذیل سرو دیست که بعد از کوه نوردی هولناکی بر فراز میان کوتان سرو ده است :

در آشیانه عقابها آرمیده ایم زیرا مشرف بر زمین نبستیم در زیر پای ماقبل در دم برهمی که در انر طووانهای دیرین و پیشین چهانی همگی در باک جهت خمیده اند و بسوی شب سر از پر پامین میروند ، نور مطلق زنده هوناکی از آسمان که هیچگاه بدین عمقی

نمودار نشده بود پائین میآید و همه شکنجهای این کوه‌سازان خمیده را فرا میگیرد و نا آنچه که چشم میبیند تمام صخره و ارتفاعات بزرگ را بحضور وضوح نشان مدهید. این دشههای فلک نوک تیز مثل اشکه در زیر باد میکسو خوابیده باشند چون همه باهم از چنین نقطه منفعتی دیده شوند، حالت فراری داشته و شبیه دسته امواج متلاطم عظیم الجنهای هستند که بر روی اقیانوس سنگی بهوا برخاسته باشند و این جنبش بانداره ای خوب و آسوده است که انسان از این همه سکوت و آرامش در انتباہ افتاده و منحرف میگیرد؛ اما هزاران سال است که این طوفان پایان رسیده و دیگر صدائی ندارد.

از این گذشته هیچ چیز قندهای در هیچ جای دیده نمیشود و هیچ نشانهای از جنگل و سبزی و هیچ اثری از بشرنمودار نیست، تخته سنگهای بزرگ همانند فرماین و ایان مغلق یکه و تنها مانده‌اند، بر فراز چیز مرده‌ای مشغول مشاهده هستیم ولی مرده‌ای که میدرخشد با شکوه است.

در جای دیگر اورا در جلگه‌های مرتفع در جلگه‌هایی که هوای آنها سبک‌تر، ماروشن تر و صاف تر و آسمانها بزمین نزدیک ترند مشاهده میکنیم؛ این جلگه شیراز است، همان جلگه ایکه پیش از این شعر را نمی‌آنرا بسیار سرده‌اند، این موطن سعدی است این شهر گله است.

لوتی پس از یک روز راه پیمایی در شامگاهی شهر شیراز میرسد و نحسین تصور او در باره شهر چنین است.

شیراز، در نهانخانه اسرار آمیز دیوارهای سه گانه و جایگاه‌های بسته‌خود بخواب رفته است و لوتی گاه گاه بخود میگوید "در شیراز هستم" و از تکرار این جمله حظی میپردازد لوتی وضعیت شهر، بازار دکاری و قهوه خانه‌ها با بوی چای و دودقلیان را شرح داده و چون صبحگاهان بر حسب عادت‌بانوای زنگ کاروان از خواب بر می‌خزد باگردش گشتند گان روز جمعه همراه میشود و از روی بامها شهر اسرار آمیز شیراز را مشاهده میکنند، مسجد کریم خان را باز دیده و با احترام از آستانه آن میگذرد و بویژه ملاقات شura را فراموش نمیکنند، با اسب با رامگاه آنان رفته و خوابگاه ابدی حافظ را چنین میستاید:

دست زمان نه تو انته است هیچگونه خباری بر آن نشاند ...
 شاعر را در میان محوطه زیبای بزرگی که در آن معابری بازدید درختان برگل
 نارنج و باغچه‌های باکنارهای بوته گل و استخرهای یافوارهای ملابم می‌بینم ، در آرام
 گاهی که سنك روی آن باعثیق حکاکی شده آرمیده است و این باغ که در ابتداء مختص
 او می‌بود در قرون بعد بگورستان ایدآلی مبدل شده ، زیرا دوستداران مشهور او بر حسب
 تقاضای خودش بکی پس از دیگری باخذ اجازه ورود به آرامیدن در کنار اوناها شده
 اند و اکنون مقبره‌های سفید آنها در میان گلهای اجای دارد ، بلبلان که در این حوالی بسیارند بایست
 هر عصر بافتخار این مردگان سعادتمنددوره‌های مختلف که درستباش همگانی حافظ خوش نوا
 پذیرفته شده و در کنار او خواهد بودند نممه‌های صاف و دلکش خود راه را زیکدیگر کنند .
 در این جایگاه آرام که خاطره یک شاعر بزرگ برای همیشه زنده است
 یک فرنگی بدون ترس اینکه رانده شود تو انت آوای مهرانگیز خود را به
 نوای کنسرت بلبلان بیفزاید .

از شیراز به تخت جمشید ، از ملکه شهرهای ایران به شهر سلطنتی
 هخامنشیان رفته و در آنجا سیاح مادر سایه اشباح تاریخی غوطه‌ور است . توصیفی که
 لوتوی ازملکه اینیه تاریخی از نقوش بر جسته ، از پریان حافظ کوهساران ، از مقبره‌های که
 در سنک ساخت کنده شده وبالاخره توصیفی که از طبیعت غول آسا بجای گذاشته
 است هر کز خوانندگان پیش در آمد خوش آهند او را کمرانه نخواهد نمود
 گرانترین و زیباترین تصویر اینیه مقدس تاریخی را که کودر حممت آبادر مقابل
 مرودشت به پشت کشیده است بخوانندۀ میدهد و برای خودلوتی هم همین کافیست که
 این بناهای ایران عظیم ترین اینیه دوران خود و سالم ترین آنها بوده و بتوانند همه
 نبوغ یک دوره تاریخ و یک نژاد کامل را برای همیشه در برابر چشم‌انی جاوانی کنند
 مرک خورشید در آسمان زیبای این شهر خاموش نگاه او را بخودمی کشد اما
 زمان می‌گریزد ، راه مه فرار رسیده است و برای ملاقات سایر نقاط باشیست پا بر رکاب نهاد .
 علی آباد ، اکبر آباد ، عباس آباد ، ده بید ، قنقری ، سوریان ، آباده
 ایزد خواست و قمشه (شهرضا) بنوبت از او پذیرائی کرد و بالآخره باصفهان وارد شد .

اکنون در اصفهان پل شاه عباس، خیابان چهار باغ، کنبد مساجد، منارها برجهای آبی رنگ، ریزه کاریهای تقوش پرشاخ و برک شیشه نقشه قالیهای قدیمی بازار پر و لوله، مسجد شاه، باکاشیهای درخشندۀ، همه بمنزله جریانی از رنگ و نور آسمان است. اما لوتی از لا بلای این عظمت هنری چیز دیگری میبیند و بچیز دیگری میاندیشد، او میبیند که حتی زیبائی هم جاودانی نبوده و بمرک مردم با نهادام شهرها و تمدنها فکر میکند.

در کاخ پر عظمت چهل ستون بانگاه بر آئینه آب تیره که تصویر ستونهای مجازی را منعکس کرده اندمار کیزها و شاهزاده خانمهای دوره پیشین را دوباره زنده کرده و در نظر مجسم میکند و اگر این خاصیت روحی او نبود لوتی نمیتوانست هاش چنین مناظر زیبائی باشد.

بالاخره پس از یک ملاقات نهانی شبانه از شهر خفته، از دنیا اشباح بدر آمده و راه خود را پیش میگیرد ولی ایندفعه راه بهتر است و بجای قلاع مستحکم که در پایان راه پیمانهای روزانه برای پذیرائی بهیشواز او میآمدند، دهکده‌های آرام و پر گل مقدم او را تبریک میگویند ولی بالینه‌هه پیش از رسیدن بسکاشان گاهی بیابانهای وسیع و بادهای شن‌دار آنها را احاطه میکنند.

لوتی در باره کاشان شهر سرخ فام سلطان زیبیده و شارون الرشید توصیف پررنگی نگاشته که سالاموی فلوبه را بیاد میآورد.

هنگام مرگ روز کمی پائین تر میبینم دست کم پیش از دو صد شتر که^۴ بیکدیگر بسته شده‌اندواز سردر یوضی شکل وارد دلان سر پوشیده‌ای شده ناپدید میشوند. شترهای عجیبی که بازبنت آلات و حشیانه آرايش شده و کرکهای بر کوهان، بر خروس بر پیشانی دم رو به برگوش و دیش ساختگی از گوش، ماهی دارند.

شتر بانان که آنها را پیش میرانند با قیافه‌های مسطوح تیپ مفوی خود لباسهای تنک و کوتاه از پارچه‌های راه راه الوان پوشیده و کلاه نمایهای بزرگ بر سردارند. سپس قم، شهر مقدس با کنبد طلائی مسجد خود نگاه خیره لوتی را مسحور کرده و از دور حضرت عبدالعظیم را باونشان میدهد و پیر لوتی را به آستانه تهران میرساند.

دروازه های زیبا که امروز منهدم شده اند ، قصور سلطنتی ، سالن های آئینه کاری ، باغهای دلفریب و دورنمای قشنگ کوه ها که قله مخروطی نقره ای فام دماوند بر آنان حکمه فرئی مامیکند ، هیچ یک از این زیبائیها از پیش چشم انداز نگیریخته اند تریست و مهر بانی و آداب شناسی تهرانیان و بویژه لوکس اروپائی آنان برای لوتوی بسیار خوش آیندو مورد پسند واقع میشود ولی با اینهمه نمیتواند از نگاشتن قطعه زیر خود داری کند .

... بسی تاسف !!! اگر این تقاید رادر اهالی آفریقای غربی و جنوب شرقی میدیدم باز میتوانستم چیزی تصور کنم اما وقتیکه انسان افتخار دارد که از شما ایرانیان (یعنی پیشووان چندین قرنی) همه گونه هنرهای زیبا باشد ، اشخاصیکه سالها پیش از ما صاحب سبک عالی معماری ، اطف ضرافت ، شیوه های گوناگون ، اثاثیه و تزیین آلات خانه و لباس بوده اند ، اگر از ما تقلید کنند حقیقتنا تنزل و بدینختی است من در این باره لوتوی را که تنها بتصور فرانسوی بودن خود را از لحاظ

ما سک دروغی تمدن بر تراز دیگران میداند مسئول میدانم

از این پس بهمان اندازه که لوتوی بسوی شمال پیش میرود بهمان اندازه با دیدن مناظری که تقریبا با آنها آشنا نی کامل دارد بر شدت تاثر و اندوهش افزوده میشود و گرچه این موضوع او را از یاد داشت دقیق تغییرات آب و هوای خصوصیات منطقه مازندران و سکنه آن باز نمیدارد ولی باز چون از ارتفاعات بلند باشند چنین میپندارد که از خوابی جهیده و خاطره هوای گرم فلات و صافی جان دهنده آنرا برای همیشه در اعماق قلبش نگاه خواهد داشت .

مدت مسافت لوتوی پیاپیان رسیده ، زورقی او را به پله بازار انزلی یا بهلوی امروز آورده و در نقطه مقابل خلیج فارس ، بحر خزر در انتظار اوست .

از ۱۶ آوریل تا ۲۷ ژوئن مسافت ۱۰۰۰ کیلومتری لوتوی تقریبا ۵ روز طول کشیده است ولی در طی همین چند هفته هنرمند زیبا پرست خرمی از صور زیبای معانی و بیان و تأثرات جدید جاودانی فراهم آورده .

این بود داستان مسافرت و معاشرت لوتوی در مدت ۵۰ روزه گردش خود در ایران و گرچه بسیار کوتاه و مختصر مینمود چندان بی اهمیت هم نبود. این مسافرت چوب بست جدیدی باختمان مقدس دوستداران تمدن شرقی و بویژه تمدن مملل اسلامی افزود. نتیجه این مسافرت و این ملاقات‌های کتاب «بسوی اصفهان» است که شما را با خود بآرامی از وسط صفحات آن همراه بردم.

ممکن است در نظر اول این کتاب کمی ساختگی و تصنیعی بنظر آید زیرا خود را به سان حالات روحی و انعکاسی با تاثرات زیبا پرستی و شرح و تجسم جلال و درخشندگی که شاید چشم انداز خواننده قادر به دیدن مناظر حقیقی شبیه آن نمیباشد راضی کرده است ولی با این‌همه باید اعتراف نمود که این کتاب آئینه دقیق و باوفائی برای رفع احتیاج روحی و فرار از زندان آلام زندگیست و بدین سبب شاید این کتاب شبیه بعضی متفکرین رسیده و فراموش شده باشد ولی این کتاب کتابیست که در عصر ما که ادبیات در خدمت سود و فایده است دیگر امکان بذیر نیست. و بهمین سبب دارای ارزش بسیار است و باست آنرا شبیه یک کارهنگی، یک تصویر قشنگ آب ورنگی، یک هیناتور ایرانی که امضا شده استنادیست و یا بالاخره شبیه یک چمن زیبای گرگانی بدانیم که بسیار درخشند و بی شکننده میباشد.

امیدوارم که در جهان مردان با ذوق دیگری پیدا شوند که برای این هنرمندیها ارزش قائل باشند و با شاعر انگلیسی هم صدا شده بگویند که یک کارهنگی زیبا یک شادی جاودانیست»

انتقاد کنندگان معاصر که در جشن صد ساله هنرمندی مجبور بتفکر و تعمق میباشند گمان میکنند که برای ارزش دادن او مجبور به تغییر شکل دادن او نیستند و پیش از آنکه بنوشتۀ او توجهی داشته باشند او را شریک و همکار

روشنفکران عصر خود مینامند ولی باید دانست که لوتوی مرددوران گذشته است، برای او جهان کنونی با سرعت می‌گذرد و بویژه مردگان بتنده از پیش او می‌روند و اگر او را در دوران گذشته ایکه او دوست میداشت و اگذاریم ارزش اور اپائین نیاورده ایم زیرا او هر گز قبول نمی‌کرد که او را از گذشته جدا کنیم.

همانطور یکه او با احترام و ترحم با آرامگاه سعدی داخل شده است ماهم در خوابگاه او سکوت اختیار می‌کنیم؛ او از مانخواهد رنجیدزیرا او میدادند که اقدامات ما بر اساس احتیاطات دولتنهای استوار است که با وجود اضطراب و اغتشاشات عصر حاضر مجالسی برای یادبود گرم عده‌ای از برگزیدگان ذخیره کرده است.

مفعول مطلق عربی در فارسی

در زبان عرب نوعی مفعول وجود دارد که آنرا مفعول مطلق می‌گویند و عبارتست از مصدر یکه از لفظ یا معنی فعل گرفته شده و برای ییان ناکیه ریانویع یا عدد یا شدت و ضعف فعل در کلمه آورده می‌شود؛ کتبت کتاباً.

این مفعول مخصوص عربی است و قدما نیز تحت تأثیر زبان عرب آنرا در اثر و نظم فارسی بکار برده‌اند:

منوچه‌ری می‌گوید:

فرود آور بدرگاه امیرم

بیهقی مینویسد: دیدار کرد دیدار کردندی بسزا (ص ۱۶۳)

باید دانست که تعقیب این رویه در زبان امروزه ناپسند است و مواردی که ناگزیر بیان معنایی از این قبیل می‌باشیم ممکن است آنرا بصورت قید بیاوریم مثلاً در شعر منوچه‌ری باید گفت:

مرا همانطور که اعشی ببابل فرود آمد بدرگاه امیر فرود بیاور

و با در جمله بیهقی می‌گوئیم: ویرا چنانکه سزاوار بود دیدار کرد. ط.